جلسه 1601

دوشنبه 17/02/97

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث راجع به این بود که در اجتماع امر و نهی اگر قائل شدیم به تعارض در مجمع و امتناع اجتماع امر و نهی، تارة قائل می شویم که خطاب نهی مقدم هست بر خطاب امر، کشف می شود مثلا که خطاب توضأ مراد جدی از آن توضأ بماء مباح هست با توجه به خطاب لاتغصب. بعد بزرگانی مثل محقق عراقی فرمودند ولکن وضوء به ماء مغصوب اگر قصد قربت متمشی بشود مجزی است از باب دلالت التزامیه خطاب توضأ بر ثبوت ملاک در وضوء به ماء مغصوب.

اشکال شد به ایشان که این دلالت التزامیه معارض هست با اطلاق هیئت توضأ، که اطلاق هیئت توضأ می گوید این وجوب باقی است تا مادامی که امتثال نکنی آن را. وفرض هم این است که امتثال آن با وضوء به ماء مباح است.

سعی کردیم از این اشکال جواب بدهیم:

یکی از این جوابهایی که مطرح شد این بود که بعضی گفتند اطلاق هیئت توضأ مبتلا به تعارض داخلی هست، چون خطاب لاتغصب کشف نمی کند از تقیید متعلق امر. خطاب لاتغصب می گوید یا متعلق امر مقید است به وضوء به ماء مباح، یا هیئت امر در توضأ مشروط است به اینکه إذا لم تتوضأ بماء مغصوب فتوضأ.

پس علم اجمالی داریم به اینکه یا هئیت توضأ مقید است و یا ماده توضأ، واین علم اجمالی موجب سقوط اصالة الاطلاق در هیئت می شود، دلالت التزامیه خطاب توضأ بر ثبوت ملاک در وضوء به ماء مغصوب بلامعارض هست.

که جواب اول از این بیان این بود که برفرض این مطلب درست باشد، اطلاق هیئت توضأ دو معارض دارد، یکی اطلاق ماده توضأ و دیگری اطلاق دلالت التزامیه توضأ، وهر سه با هم تعارض و تساقط می کنند، وجهی ندارد اطلاق دلالت التزامیه سلیم از معارض باشد.

ثانیا: در دوران امر بین تقیید هیئت و یا تقیید ماده، علم تفصیلی پیدا می شود به تقیید ماده. چرا؟ برای اینکه قید هیئت لبا موجب تقیید ماده هم هست. إن استطعت فحجّ ولو وجوب مقید است به استطاعت، ولکن بالتبع واجب حج بعد الاستطاعة می شود. بنابراین ما در مانحن فیه ولو هیئت توضأ را مقید کنیم که إن لم تتوضأ بماء مغصوب فتوضأ، این متعلق می شود وضوء به ماء مباح، چون می شود وضوء در حالی که با آب مغصوب وضوء نگیرید. وضوء در حالی که با آب مغصوب نگیریم مصداق منحصرش وضوء به ماء مباح است. پس علم تفصیلی پیدا می کنیم به تقیید ماده در توضأ اما مباشرة أو بالتبع. اصالة الاطلاق در هیئت بلامعارض هست، آنوقت اصالة الاطلاق در هیئت توضأ فقط معارضه می کند با اطلاق دلالت التزامیه خطاب توضأ که وضوء به ماء مغصوب ملاک دارد.

ولذا این بیان رفع معارضه نمی کرد.

هذا کله بنابر این بود که ما قائل بشویم به امتناع اجتماع امر و نهی و خطاب نهی را مقدم کنیم.

اما اگر قائل به تعارض بشویم بن خطاب امر و خطاب نهی، توضأ اطلاقش وضوء به ماء مغصوب را می گیرد، لاتغصب هم اطلاقش این وضوء به ماء مغصوب را به عنوان غصب می گیرد، یکی می گوید حرام است دیگری می گوید مصداق واجب است با هم تعارض می کنند. بعد از تعارض رجوع می کنیم به اصل برائت از تقید واجب به اینکه به ماء مباح باشد. چون شک داریم که آیا خطاب توضأ فی علم الله مقید است به وضوء به ماء مباح، اگر خطاب لاتغصب مقدم بود، کشف می کردیم تقیید وضوء را به ماء مباح، ولکن چون تعارض و تساقط کردند رجوع می کنیم به اصل برائت.

سؤال وجواب: ما احتمال می دهیم که غصب حلال باشد در این فرض و وضوء به ماء مغصوب جائز باشد. چه تعارضی؟ ما که علم اجمالی به تکلیف نداریم. علم اجمالی به تکلیف منشأ تعارض اصول در اطراف است، ما علم اجمالی داریم که یا این وضوء به ماء مغصوب حلال است و یا حرام است. این علم اجمالی که منجز نیست. ...مصداق واجب بودن که تکلیف نیست، مصداق واجب بودن یعنی ترخیص در اتیان این وضوء به ماء مغصوب، ولذا برائت جاری می کنیم. ...اگر تحریم غصب شامل این فرض بشود وضوء مقید است به اینکه به ماء مباح باشد. اما اگر فی علم الله تحریم غصب شامل وضوء به ماء مغصوب نباشد، خب وضوء به ماء مغصوب حلال است و اطلاق وضوء شامل آن می شود. علم اجمالی به تکلیف ما نداریم.

بله یک وقت از خارج ما می دانیم که در موارد مندوحه شارع تجویز نمی کند غصب را، این بحث دیگری است، این خودش علم به تقدیم جانب تحریم غصب هست، اما در موارد عدم المندوحه واقعا احتمال هست که شارع دست از تحریم غصب بردارد آنوقت تعارض می کند با دلیل وجوب وضوء. آنوقت می شود اگر علم اجمالی پیدا کنیم که این وضوء چون مندوحه ندارد یا ثابت است اگر فی علم الله وجوب وضوء ثابت باشد ویا حرام است اگر تحریم غصب ثابت بشود، می شود دوران الامر بین المحذورین.

این بحث در صورتی بود که ما بخواهیم اصل برائت جاری کنیم در فرض تعارض لاتغصب با توضأ از اشتراط وضوء به اینکه به ماء مباح باشد.

اما اگر محقق عراقی بگوید ما یک اصل لفظی داریم. شاید محقق عراقی این اصل برائت را جاری نداند، چون دوران امر بین تعیین و تخییر است وبرخی در دوران امر بین تعیین و تخییر قائل به احتیاط هستند، ولعل محقق عراقی هم همین قول را قائل است. ولذا ممکن است محقق عراقی بگوید من به دلالت التزامیه خطاب توضأ تمسک می کنم نه به اصل عملی برائت. دلالت التزامیه خطاب توضأ که معارض ندارد. تعارض بین اطلاق مطابقی لاتغصب و اطلاق مطابقی توضأ بود، اما اطلاق دلالت التزامیه توضأ می گوید وضوء به ماء مغصوب ملاک دارد و من از این راه تصحیح می کنم وضوء به ماء مغصوب را.

که اشکال این دلالت التزامیه همان معارضه با اطلاق هیئت توضأ هست که برخی مثل بحوث این معارضه را پذیرفتند. ولو ما سعی کردیم جواب بدهیم اما کسانی مثل مرحوم آقای صدر مصرند به استقرار معارضه بین دلالت التزامیه در خطاب توضأ که وضوء به ماء مغصوب ملاک دارد و مسقط وجوب است، واطلاق هیئت توضأ که تا امتثال نکنی این وضوء را وجوب باقی است.

ممکن است شما اینجا به دفاع از محقق عراقی برخیزید، بگوئید آقا در جائی که خطاب لاتغصب مقدم می شد بر خطاب توضأ، حجت داشتیم که وضوء به ماء مغصوب امتثال نیست. ولذا اطلاق هیئت می گفت تا امتثال نکنی توضأ را وجوب باقی است. تعارض می کرد با دلالت التزامیه توضأ که وضوء به ماء مغصوب ملاک دارد و مسقط وجوب است. اما بنا بر استقرار تعارض بین لاتغصب و توضأ، ما حجت نداریم که وضوء به ماء مغصوب امتثال نیست. شاید امتثال باشد.

جواب این است که نخیر، اگر ما نتوانیم معارضه بین اطلاق هیئت و دلالت التزامیه را که در بحث گذشته بحث کردیم حل کنیم، اینجا هم این معارضه هست. توضیح ذلک:

اطلاق لاتغصب می گوید وضوء به ماء مغصوب امتثال توضأ نیست. خطاب لاتغصب این را می گوید. ولو طبق این بیان که تعارض هست بین خطاب لاتغصب و خطاب توضأ، خطاب لاتغصب مقدم نشود، اما مفاد خطاب لاتغصب این است. مفاد خطاب لاتغصب ولو به لحاظ مدلول التزامی این است که اگر غصب مطلقا حرام باشد چون امتناع اجتماع امر و نهی هست پس امتثال وضوء به وضوء به ماء مباح است. این اطلاق لاتغصب را در کنار اطلاق هئیت توضأ بگذارید، نتیجه جمع بین اطلاق لاتغصب و اطلاق هیئت توضأ این خواهد بود که وضوء به ماء مغصوب امتثال امر به وضوء نیست، این مفاد خطاب لاتغصب است، وتا امتثال نشود امر به وضوء وجوب آن باقی است که مفاد هیئت توضأ است، این نتیجه که از جمع بین اطلاق لاتغصب و اطلاق هئیت توضأ به دست آمد، این نتیجه تعارض می کند با دلالت التزامیه توضأ که می گوید وضوء به ماء مغصوب ملاک دارد و مسقط وجوب است. یک طرف دلالت التزامیه خطاب توضأ می گوید الوضوء بالماء المغصوب واف بالملاک و مسقط للوجوب، طرف دیگر مجموع اطلاق لاتغصب و اطلاق هیئت توضأ است. این مجموع یک نتیجه ای را به شما ارائه می دهد، اطلاق لاتغصب می گوید من مفادم این است که وضوء به ماء مغصوب امتثال امر به وضوء نیست. ولو مفاد مرا مقدم نکردید اما مفاد من لاتغصب این است که وضوء به ماء مغصوب امتثال امر به وضوء نیست. این را ضمیمه می کنیم به اطلاق هیئت وضوء که تا امتثال نکنید وضوء را وجوب وضوء باقی است، نتیجه این جمع بین خطاب لاتغصب و هیئت توضأ این است که وضوء به ماء مسقط وجوب وضوء نیست. از طرف دیگر دلالت التزامیه توضأ می گوید که وضوء به ماء مغصوب مسقط وجوب است. تعارض رخ می دهد بین دلالت التزامیه توضأ که می گوید وضوء به ماء مغصوب مسقط وجوب است، و مجموع اطلاق لاتغصب و اطلاق هیئت توضأ که مفاد این مجموع این است که وضوء به ماء مغصوب غصب محرم است و امتثال امر به وضوء نیست، و تا امتثال نکنید امر به وضوء را وجوب باقی است. اینها با همدیگر تعارض می کنند. مگر اینکه شما در آن بحث سابق مشکل معارضه بین اطلاق هیئت توضأ و اطلاق دلالت التزامیه را حل کرده باشید. اگر حل نکرده باشید مثل بحوث، اینجا هم مشکل معارضه با این تقریب هست. منافات ندارد که یک مشکل معارضه دیگری هم هست، وآن مشکل معارضه بین مدلول مطابقی لاتغصب است و مدلول مطابقی توضأ. بنابر قول به تعارض بین این دو خطاب مدلول مطابقی لاتغصب می گوید این وضوء به ماء مغصوب حرام است، اطلاق خطاب توضأ هم می گوید این وضوء به ماء مغصوب مصداق واجب است. اینها هم با هم تعارض می کنند. تعارض چند جانبه رخ می دهد.

پس باید بروید در همان بحث سابق فکر کنید، که ماری کنید که اطلاق هیئت در توضأ معارض با اطلاق دلالت التزامیه که می گوید وضوء به ماء مغصوب وافی به ملاک است و مسقط امر است نباشد. اگر معارض بود، در فرض تعارض لاتغصب و توضأ که یک قول است در باب اجتماع امر و نهی هم این مشکل باقی است. بله عرض کردم به اصل برائت بخواهید رجوع کنید، بعد از تعارض و تساقط اطلاق لاتغصب و اطلاق لاتوضأ، بگوئید شک می کنیم در تقید وضوء بکونها بماء لیس ملک الغیر، بله برائت مشکلی ندارد. این راجع به این بحث است.

اما فرمایش محقق اصفهانی را هم توضیحی بدهیم:

محقق اصفهانی غیر از استدلال برای اثبات ملاک در وضوء به ماء مغصوب به دلالت التزامیه خطاب توضأ، گفت به اطلاق ماده هم می توانیم استدلال کنیم برای اثبات ملاک. چطور؟

ایشان فرمود: یک وقت مقید لفظی است، کشف می کند از اینکه متعلق امر شرعا مقید است. توضأ، خطاب منفصلی هم بیاید بگوید لاتتوضأ بماء مغصوب.

اما یک وقت مقید عقلی است. مقید عقلی کشف نمی کند از تقیید متعلق امر شرعا. بلکه کشف می کند که مثلا وضوء به ماء مغصوب امر ندارد، نه اینکه متعلق امر وضوء به ماء مباح است. نخیر، متعلق امر ذات وضوء است. چون متعلق امر ذات وضوء است، پس ملاک هم در ذات وضوء است، وکشف می کنیم وفاء ذات وضوء را به ملاک، و وضوء به ماء مغصوب هم مشتمل بر ذات وضوء هست، وافی به ملاک هست، ولذا مسقط وجوب خواهد بود.

اقول: این فرمایش ایشان روشن نیست که چه می خواهد بگوید. اگر می خواهد همان مطلب دیروز ما را بیان کدند که آقا امتناع اطلاق توضأ ولو کشف می کند از تقیید خطاب توضأ به توضأ بماء مباح، اما این کاشف نیست از مطلوبیت تحصیل این قید. چرا؟ برای اینکه اطلاق ممتنع بود شارع مجبور شد خطابش را مقید جعل بکند. تقیید ناشی از ضیق خناق کاشف از ضیق غرض نیست. مولا می گوید من نمی توانم که امر به وضوء را مطلق بگذارم، والا اگر من دست خودم بود می گفتم یجب الوضوء، چون غرض من قائم است به ذات وضوء.

اگر محقق اصفهانی این را می گوید، که مطلب درستی است، ولی نباید محقق اصفهانی می گفت ما به اطلاق ماده خطاب توضأ تمسک می کنیم می گوئیم این قید لازم التحصیل نیست. از کجا؟ شما کاشف ندارید از اینکه این قید کون الوضوء بماء مباح مطلوب شارع نیست. چون فرض این است که اطلاق ماده توضأ مقید شد، فرض این است که عقل گفت اطلاقش محال است ثبوتا، پس کشف کرد از مقید شدن ماده در مقام ثبوت. بله شما می گوئید شاید این تقیید از ضیق خناق و امتناع اطلاق به معنای این نباشد که تحصیل این قید را مولا می خواهد. قبول، ما هم قبول داریم، اما شما ادعایتان این است که ما به اطلاق ماده تمسک می کنیم می گوئیم مولا تحصیل این قید را نمی خواهد. این از کجا؟ بعد از اینکه عقل کشف کرد از تقیید ماده ثبوتا، کاشف نداریم از اینکه مولائی که مجبور بود بگوید توضأ بماء مباح، ولکن غرضش مطلق است، غرضش تعلق گرفته است به ذات وضوء. از کجا؟

بله اگر می گوئید معلوم نیست که غرضش تعلق گرفته است به ذات وضوء یا به وضوء به ماء مباح، این حرف درستی است، وما از همین راه به اصل برائت رجوع کردیم.

سؤال وجواب: مگر حتما باید مولا بفهماند که غرضم مطلق نیست یا غرضم مطلق هست؟ مولا گفت توضأ بماء مباح، بیان نکرد که آیا تحصیل این قید مورد غرض شارع است یا مورد غرض شارع نیست. ما هم به اصل عملی رجوع می کنیم.

اگر مقصود محقق اصفهانی این است که اصلا مقید عقلی ثبوتا متعلق امر را تقیید نمی زند، نه اینکه این تقیید کاشف از ضیق غرض نیست، اصلا مقید عقلی متعلق امر شرعی را تقیید نمی زند ثبوتا.

این وجهی ندارد، چه فرق می کند؟ مقید عقلی یعنی کاشف عقلی. خب کاشف عقلی منکشفش این است که شارع در مقام جعل وضوء به ماء مباح را متعلق وجوب قرار داده است. چه فرق می کند با مقید لفظی از حیث کشف از اینکه امر روی مقید رفته است؟

 اگر محقق اصفهانی می خواهد اینجور بگوید، بگوید منحصر نیست فرار از محذور عقلی امتناع اجتماع امر و نهی به تقیید ماده، شاید شارع تقیید بکند هیئت را نه ماده را. ولذا ما به اطلاق ماده تمسک می کنیم، واز این راه کشف می کنیم که ذات وضوء ملاک دارد.

می گوئیم جناب محقق اصفهانی! در مواردی که مندوحه هست و من می توانم وضوء بگیرم به ماء مباح، معنا ندارد که وجوب مشروط باشد. وجوب فعلی است دیگر. واجب است وضوء بگیری دیگر، یقینا هیئت مطلق است.

مگر اینکه شما بگوئید شارع شاید گفته إن لم تتوضأ بماء مغصوب فتوضأ.

که آن را هم جواب دادیم، گفتیم قید الهیئة موجب تقیید ماده هم هست. إن لم تتوضأ بماء مغصوب فتوضأ برفرض احتمال عرفی داشته باشد، این معنایش این است که وضوئی را می خواهد که مقترن است به عدم وضوء به ماء مغصوب ولو به نحو شرط الوجوب. از کجا می خواهید بگوئید ذات وضوء ولو وضوء به ماء مغصوب ملاک دارد؟ این را از کجا کشف می کنید؟ در موارد مندوحه متعارف این است که متعلق تقیید می خورد. وجوب وضوء مطلق است متعلق وضوء به ماء مباح است. اگر هم کسی احتمال بدهد که شارع گفته إن لم تتوضأ بماء مغصوب فتوضأ که معنایش این است که من که وضوء به ماء مغصوب می گیرم اصلا هیچ امر به وضوئی ندارم. اگر کسی این را احتمال بدهد می گوئیم خب قید الهیئة موجب لتقیید المادة تبعا. إن استطعت فحج شامل حج در غیر حال استطاعت نمی شود. ولو این استطاعت لازم التحصیل نیست، اما اطلاق ندارد این متعلق نسبت به فرض فقد شرط الوجوب.

از این هم بگذریم، اصلا فرض می کنیم که مولا وجوب وضوء را مقید کرده است، کما اینکه در موارد عدم المندوحه باید اینجور باشد دیگر. فرض این است که مندوحه نیست و وضوء به ماء مباح ممکن نیست، باید شارع بگوید إن کنت تغصب فتوضأ، باید اینجور بگوید دیگر. والا من که نمی توانم وضوء به آب مباح بگیرم، طلب غیر مقدور است که هم به من بگوید غصب نکن و هم به من بگوید وضوء بگیر. خب یک آب غصبی بیشتر هم نیست. پس باید به نحو ترتب بگوید که إن کنت تغصب فتوضأ. راهش این است.

جناب محقق اصفهانی! برفرض شما بگوئید وجوب مشروط ومقید است. کما اینکه در فرض عدم المندوحه اگر وضوء واجب باشد باید ترتبی بشود و وضوئش مشروط بشود به إن کنت تغصب فتوضأ، یا دیگر قدرت شرط الوجوب است دیگر، إذا قدرت فتوضأ. در بحوث گفته اند جناب محقق اصفهانی! اگر یک چیزی قید هیئت باشد، حالا قید هیئت را هر چیزی شما قرار می دهید، مثلا إن کنت لاتتوضأ بماء مغصوب فتوضأ، وفرض کنیم این موجب تقیید ماده هم نمی شود، در فرضی که من وضوء به ماء مغصوب می گیرم یعنی شرط الوجوب حاصل نیست. این است دیگر. اگر شارع بگوید إن لم تتوضأ بماء مغصوب فتوضأ یعنی من که وضوء با ماء مغصوب می گیرم شرط الوجوب در حقم حاصل نیست. شما از کجا ملاک را کشف می کنید؟ برای اینکه بفهمیم ملاک فعلی است چه راهی داریم؟ اطلاق ماده مثلا خطاب صلّ نسبت به اینکه این صلاة باید با عمامه باشد یا نه، اطلاق ماده می گوید لازم نیست، نفی می کند شرط استیفاء بودن لبس عمامه را، اطلاق ماده نفی شرط الواجب می کند، می گوید لازم نیست برای استیفاء نماز حتما عمامه به سر بگذارید. اما اگر بخواهید بگوئید یک چیزی شرط الاتصاف بالملاک نیست، یعنی اگر این شرط هم نبود باز ملاک فعلی است، باید به اطلاق هیئت تمسک کنید. باید بگوئید شارع به طور مطلق گفت این واجب است، پس معلوم می شود در همه احوال ملاک دارد. مثال بزنم: شما مثلا می خواهید ببینید که آیا نماز در حق محدث به اصغر ملاک دارد یا نه، نمی توانید به اطلاق ماده صل تمسک کنید. اطلاق ماده صل که نمی گوید که شخص محدث به اصغر هم ملاک دارد و نماز بخواند. باید به اطلاق هئیت تمسک کنید، بگوئید بر همه واجب است نماز حتی آن کسی که نمی خواهد وضوء بگیرد او هم واجب است نماز بخواند. پس معلوم می شود او هم محتاج به نماز است، مصلحت ملزمه در حق او هم ثابت است که باید برود نماز بخواند. اگر کسی که در تمام وقت محدث به اصغر می خواهد باشد بر او نماز ملاک فعلی نداشت می گفتند إن کنت متطهرا فصلّ، به اطلاق هیئت باید تمسک کنیم. اگر هیئت مطلق باشد می گوئیم ملاک در حق همه ثابت است، واگر هیئت مشروط باشد به یک شرطی می گوئیم ملاک در حق او ثابت است. إن استطعت فحجّ چون هیئت وجوب حج مشروط به استطاعت است می گوئیم ملاک وجوب حج در حق مستطیع است.

پس کاشف از اینکه ملاک فعلی است یا نیست اطلاق هیئت است. اطلاق ماده می خواهد بگوید که آقا شما برای استیفاء ملاک نماز لازم است وضوء داشته باشی یا نه، خب به اطلاق ماده صل تمسک کن، بگو نگفت صل مع الوضوء، بلکه گفت صلّ، گفت صلّ صلاة المیت نگفت مع الوضوء. پس معلوم می شود بدون وضوء هم می شود ملاک نماز میت را استیفاء کرد. اطلاق ماده می گوید می شود استیفاء کرد ملاک این متعلق را ولو بدون آن قید، اما برای اینکه بخواهید بگوئید که ملاک فعلی است و اتصاف به ملاک هست، یعنی کسی هم که وضوء ندارد باز باید نماز میت بخواند. اینطور نیست که کسی که وضوء ندارد بگوید من که وضوء ندارم بر من واجب نیست نماز میت. او باید به اطلاق هیئت تمسک بشود.

جناب محقق اصفهانی! اگر شارع به ما بگوید إن کنت لاتتوضأ بماء مغصوب فتوضأ، من که وضوء به ماء مغصوب می گیرم کی می گوید ملاک وضوء در حق من فعلی است؟ شاید اصلا ملاک وضوء در حق من فعلی نباشد. حالا اگر شرط آخری هم باشد، با انتفاء آن شرط من نمی دانم ملاک وضوء در حق من فعلی است. وقتی ملاک فعلی نبود شما چه جوری می خواهید بگوئید که با وضوء به ماء مغصوب ملاک وضوء استیفاء می شود؟ وقتی ملاک فعلی نیست چه جور استیفاء می شود؟ شاید وضوء به ماء مغصوب مانع از ملاک است و هیچ وافی به ملاک نیست. چه می دانیم؟چه کسی می گوید وضوء به ماء مغصوب وافی به ملاک است؟ شاید اصلا وافی به ملاک نیست. وفاء به ملاک را که آیا هنوز ملاک وضوء در حق من فعلی است، باید با اطلاق هیئت اثبات کنیم، بگوئیم وضوء بر من واجب شد مطلقا، پس معلوم می شود که وضوء در حق من ملاک فعلی دارد. وقتی شارع می گوید اگر وضوء به آب مغصوب نمی گیری وضوء بگیر، خب این یعنی قید الهیئة. ما به اطلاق هیئت باید تمسک کنیم بگوئیم در فرضی که من وضوء به ماء مغصوب می گیرم وضوء در حق من ملاک دارد. از کجا ملاک دارد وضوء؟

ولذا این مطلب ایشان هم درست نیست. انصافا این اشکال وارد است. بحث در این رابطه تمام شد.

مختصری راجع به تطبیق قواعد تزاحم و تعارض بر موارد تزاحم ملاکی بحث کنیم که ببینیم آیا در موارد تزاحم ملاکی قواعد تزاحم را تطبیق کنیم مثل ترجیح به اهمیت و امثال آن، یا قواعد تعارض را، این را هم انشاءالله فردا بحث می کنیم. والحمدلله رب العالمین.